

درس خارج اصول

ما در مساله اول که در فضای فرمایش مرحوم آخوند که طلب را طلب ایقائی و انشائی می دانیم و آنرا یک امر عقلائی می دانند که عقلاء علاوه بر طلب حقیقی و اراده حقیقیه و طلب ذهنی و اراده ذهنی یک اراده و طلب ایقائی دارند همانطور که یک استفهام و تمنی و ترجی ایقائی دارند و مختارشان این بود که موضوع له و مستعمل فیه امر و به تبع نهی ، طلب ایقائی و انشائی است و البته دواعی در این طلب ایقائی و انشائی متفاوت است و گاهی وقتها داعی در به کار بردن طلب ایقائی طلب حقیقی است و گاهی اوقات هم نه تعجیز و ... است

حال سوال این است در فضایی که ما با طلب ایقائی کار می کنیم و در واقع با یک امر عقلائی کار می کنیم نه با یک مساله صد درصد تکوینی و فلسفی ، آیا می توانیم بین مساله عدم با طلب ایقائی یک ارتباطی برقرار کنیم ؟

بله ممکن است ، مرحوم آخوند در بحث متعلق اوامر و نواهی اصرارش این بود که طلب به وجود می خورد ولی نه آن وجودی که در بحث اصاله الوجود و اصاله

الماهیه دنبالش هستیم که دیگر عبارت
آخوند را خواندیم که وقتی امر دائر شد
بین وجود و ماهیت چه ماهیتی که دیگران
بکار می بردند که ماهیت من حیث هی و چه
ماهیتی که ما بکار می بردیم که می
گفتیم این طلب ایقائی و انشائی خورده
است به یک واقعیت خارجی نه به یک مفهوم
ذهنی که این مفهوم ذهنی و لا یثمن و لا
یغنی من جوع است

منتهی واقعیت خارجی در واقع به شکل
ایجاد لحاظ شود نه وجود تا اینکه مساله
تحصیل حاصل پیش نیاید و خلاصه کلام آخوند
این بود که اولاً طلب طلب ایقائی است و
طلب ایقائی یک امر عقلائی است و ثانیاً
این طلب ایقائی را در مساله امر مرحوم
آخوند به مساله ایجاد زدند آن هم با حد
وسط استدلال عقلائی نه با حد وسط استدلال
فلسفی مثل وجود اصیل است یا ماهیت اصیل
است که قبلاً خواندیم

آیا در عدم هم می شود همین کار را
انجام بدهیم و بگوئیم این بحثهای فلسفی
که در مورد عدم کردید و خوب هم نشان
دادید که عدم هیچ است و خارجیت ندارد ،
با طلب ایقائی در کلام آخوند می شود
اینها را کنار گذاشت و سراغ مساله عدم
رفت ؟

سه نکته در عبارت آخوند ره که ایشان با چه عدمی کار می کند؟

بنظر می رسد که سه نکته در عبارت آخوند وجود دارد که این سه نکته نشان می دهد نه حتی در فضای طلب ایقائی آخوند مساله عدم را طوری بکار می برد که این عدم در مقابل وجود است و این عدم را نمی شود در فضای عدم مضاف برد و برای آن حظی از وجود درست کرد نکته آخری که در عبارت مرحوم آخوند است و خیلی صریح و روشن است همین تعبیری است که اول نواهی از مرحوم آخوند خواندیم و همه تلاش ما برای تفسیر این عبارت است که در اول نواهی فرمودند: **الظاهر ان النهی مثل الامر بمادة و صيغة في الدلالة على الطلب غير ان متعلق الطلب في احدهما الوجود و في الاخر العدم** مرحوم آخوند در این عبارت بصورت صریح متعلق امر را وجود قرار می دهد و در نهی عدم قرار می دهد و نمی شود گفت که فرمایش آخوند که صریحا عدم را در مقابل وجود بکار می برد گفت که آخوند که طلبش ایقائی است دارد با عدم مضافی کار می کند که له حظ من الوجود عندالعلاء است فرمایش ایشان این طوری نیست .

نکته اول

آخوند بصورت خیلی روشن طلب ایقائی را در امر و نهی قائل است اما در امر طلب به وجود خورده و در نهی طلب به عدم

خورده است و عدم در مقابل وجود است یعنی خیلی روشن و واضح این دو را مقابل هم قرار می دهد و این را بعنوان فارق بیان می کند ، (غیر در عبارت یعنی الا) ، الا اینکه در نهی با عدم کار می کنیم و در امر با وجود کار می کنیم یک چنین اصولی را نمی توان به آن گفت که تو با فهم عقلائی کار می کنی که برای عدم مضاف حظی از وجود قائل است .

لذا حتی در فضای عقلائی آخوند کأن بنائش بر همین است و این فهم را قبول دارد که در فضای عقلائی عدم در مقابل وجود است و طلب ایقائی یک جا به وجود خورده و یک جا هم به عدم خورده است نکته بعدی هم که در عبارت آخوند نشان می دهد که باز مساله چه چیزی است این است که در همین بحث ما مطلوب چیست مرحوم آخوند مطلوب را عدم فعل قرار داده است در مقابل فعل ، یعنی ترک را یک عدمی تصویر کرده است نه اینکه ترک در عبارت مرحوم آخوند برگردد به عدم مضافی که عقلاء بگویند حظی از وجود دارد

و تنها نکته ای که برای مرحوم آخوند مهم است این است که این عدم فعل ، این مجرد عن لا یفعل ، صرف عدم و بعد شاگردانش در تعابیرشان گفته اند عدم محض و مرحوم آخوند این عدم محض را استمرار عدم ازلی دیده است لذا از نظر

مرحوم آخوند یک عدمی از ازل بوده است این عدم فعلی که الان متعلق به طلب ایقائی است استمرار همان عدم است چطور این حادث از ازل هیچ است و تا بوجود نیامده است هیچ است

فهم مرحوم آخوند در اشکال این است که این عدم فعل و صرف لا یفعل اشکالش فقط این است که تحت اختیار است یا نیست و قبول دارد که این عدم همان عدم است و هیچ تفاوتی بین اینها نیست و می خواهد بگوید که این در استمرار اختیار قابل تعریف است و آخوند می فرماید اختیار یک چیزی است که به وجود و عدم ، به هر دو می خورد دوباره عدم را روبروی وجود گذاشته و فرموده اگر اختیار فقط به وجود بخورد اختیار نیست پس این عدم از نظر آخوند همان عدم است و استمرار همان عدم است و اگر این همان عدم نباشد اختیار درست در نمی آید و لذا خواسته در سیستم خودش بفرماید همان عدم که هیچ است متعلق اختیار است

و اگر آن عدم که هیچ است متعلق اختیار نبود فعل که وجود است متعلق اختیار نیست و طبیعت اختیار این طور است باید به وجودی بخورد که عدم روبروش هست اگر این وجود در مقابلش عدم قرار نگیرد اختیار درست در نمی آید لذا قرینه ی ما در عبارت مرحوم آخوند این هست : [و

توهم ان الترك ... هل هو الكف أو مجرد
الترك و ان لا يفعل؟ و الظاهر هو
الثانى، و توهم ان الترك و مجرد ان لا
يفعل خارج عن تحت الاختيار فلا يصح ان
يتعلق به البعث و الطلب، فاسد فان
الترك أيضا يكون مقدورا و إلا لما كان
الفعل مقدورا و صادرا بالارادة و
الاختيار،]

نکته دوم

بنابراین تعبیر مرحوم آخوند نشان می
دهد که ایشان در بحث امر و نهی ، امر
را طلب ایقائی وجود و نهی را طلب
ایقائی عدم می داند و عدم در مقابل
وجود است و چه در تحلیل اختیاری بودن
وجود که می خواهد بفرماید که اختیاری
بودن وجود به این است که عدمی که در
مقابل وجود است اختیاری باشد این نکته
دوم عبارت ایشان است.

نکته سوم

و نکته سومى که در عبارت وجود دارد و
خیلی صریح و روشن استدلال می کند و آن
استدلال مساله این است که آیا در نهی
استمرار و دوام وجود دارد ؟ مرحوم
آخوند می فرماید بله ، نهی یک فرقی با
امر دارد چون در نهی مطلوب عدم است و
عقل می گوید عدم هیچ است باید استمرار
باشد تا عدم درست در بیاید و عجیب است

که اینجا اصرار مرحوم آخوند بحث عقل است .

سوال این است که آیا در نهی تکرار و استمرار است ؟ چون بحث مرّه و تکرار آقایان می گویند در امر نیست چون امر طلب وجود است و جود هم به اول وجودات شیء محقق است اگر از من وجود طبیعی را بخواهند به اول وجودات وجود محقق است حال اول وجودات چه با یک فرد باشد و چه با ده فرد باشد یک بار که این را امثال کردم امر محقق است و تمام می شود و دیگر امر دلالت بر دوام و استمرار نمی کند ولی بنظر مرحوم آخوند چون نهی در مقابل امر است و مطلوب ما آن عدم است و عدم هم هیچ است و هیچ به همان معنای خودش هیچ است و لذا فتوی می دهد که نهی دوام و استمرار دارد نظر صریح آخوند این است که چون نهی عدم است و عدم هم هیچ است و این هیچ استمرار و دوام و تکرار را اقتضاء می کند لذا آخوند می فرماید با این قرینه سوم روشن می گوید من با عدمی دارم کار می کنم در مقابل وجود با عدمی کار می کنم که اگر مقدور نباشد وجود مقدور نیست و با عدمی کار می کنم که هیچ را اقتضاء می کند لذا از درون آن استمرار و دوام و تکرار در می آید .

نکته ای که در استدلال سوم مرحوم آخوند وجود دارد و اصرارش این است که این مساله عقلی است و نه عقلائی ، ما الان دو بحث را رسیدگی می کردیم که آیا طلب ایقائی و انشائی ما یک بار عقلی با عدم کار می کنیم و عدم را هیچ می بینیم و یک بار هم عقلائی به عدم نگاه کنیم مخصوصا عدم مضاف و با فضای عقلائی عدم مضاف به عدم حظّی از وجود بدهیم تا الان در دلیل اول و دوم روشن نبود که مساله عقلی یا عقلائی است ولی در استدلال سوم آخوند می فرماید نهی عقلا هیچ را اقتضاء می کند [قضیه ترکها عقلا انما هو ترک جمیع افرادها] قضیه اینکه متعلق نهی ترک است و عقلا هیچ را اقتضاء می کند .

نتیجه گیری

پس این سه قرینه ثابت می کند که آخوند دارد با عدمی کار می کند که هیچ و لا شئی است ولو اینکه طلب ، طلب ایقائی باشد و قرینه سوم نشان می دهد که این گونه نیست بلکه وقتی آخوند به مرحله نهی و عدم می رسد حیث طلب ایقائیش محفوظ است اما دارد یک حکم عقلی قطعی صادر می کند که عقل می گوید هیچ است و اگر این طور شد بعد تلقی شاگردان آخوند از حرفهای آخوند درست در می آید یا مثل محقق خویی و مرحوم مظفر هم همین طور فهمیده اند که مطلوب عدم محض است ، محض ترک است ،

عدم محض است در مقابل کف ، که می گویند کف فعل من افعال النفس یک امر وجودی است لذا مخصوصا با قرینه سوم جواب سوال را دادیم . جواب سوال این است که هیچ تاثیری ندارد حیثیت عقلائی طلب ایقائی در اینکه ما بیاییم به آخوند نسبت بدهیم که آخوند اگر رفته به سمت عدم مضاف و در فضای عدم مضاف مساله مساله یک فهم عقلائی از عدم مضاف است و با فهم عقلائی من دارم به عدم مضاف حظی از وجود می دهم .

فضای کلام تلامذه آخوند ره

اما فضای فرمایش تلامذه آخوند این است که گفته اند ما با طلب ایقائی کار نمی کنیم و ما با بعث و زجر اعتباری کار می کنیم بعث اعتباری چیزی شبیه بعث حقیقی است مثل اینکه من کسی را تکوینا هل بدهم ولی بعث اعتباری این است که من اعتبار بعث کنم یعنی در وعاء اعتبار حد آن بعث حقیقی را که مثلا هل دادن است به این بدهم و بگویم وقتی می گویم صلّ ، صلّ مثل هل دادن است وقتی امر می کنم امر مثل هل دادن است و زجر حقیقی هم این است که من جلوی یک چیزی را مثلا با چوبی بگیرم و این تکوینی است آقایان می گویند لا تفعل زجر اعتباری است یعنی وقتی آن چوب را گرفتم آن نمی تواند جلو بیاید منع و زجرش می کنم تکوینا و این

لا تفعل اعتبارا همان تکوین است و لذا معتقد هستند که در امر و نهی ما بعث و زجر اعتباری کار می کنیم

اگر مساله زجر و بعث اعتباری مطرح شد اینها چطوری کار می کنند اینها با کدام عدم کار کردند با آن لا شی کار کردند یا با عدم مضافی کار کردند که مثلا بگوئیم چون در وعاء بحث های اعتباری هستیم سوال ما این بود که داریم با اعتباریات کار می کنیم و اعتباریات هم خفیف المعونه هستند چه اشکالی دارد که ما در مساله بعث و زجر اعتباری بعث اعتباری را به وجود بزنیم و زجر اعتباری را هم به عدم مضافی بزنیم که حظی از وجود داشته باشد

بنظر می رسد که تلامذه آخوند هم مثل آخوند هستند علی رغم اختلافشان با آخوند در مساله بعث و زجر اعتباری بجای طلب ایقائی که آخوند رفت دنبال طلب ایقائی و اینها دنبال بعث و زجر اعتباری رفتند آنها هم در این جهت مثل آخوند هستند دارند با عدمی کار می کنند که لا شی است همین قرائن عبارتی که خدمت شما عرض کردیم مخصوصا در دوجا از فرمایشات تلامذه آخوند هم وجود دارد که کاملا نشان می دهد که اینها هم نخواسته اند با چیزی بنام عدم مضاف کار کنند و بگویند عدم مضاف حظی از وجود دارد اصلا این طور

حرفها را نزده اند جای مهم آن همان
سومی است که عرض کردیم

در این مساله که نهی عقلا بر دوام و
استمرار دلالت می کند کلام مشترک آخوند و
تلامذه آخوند است در عبارات محقق خویی و
محقق مظفر ره و محقق تائینی وسایرین می
فرمایند که چون در نهی عقلا مطلوب ما
عدم است درست است که ما می گوئیم نهی
زجر از وجود است ولی لازمه ی عقلی زجر
از وجود را طلب عدم می دانیم چون نهی
زجر از وجود است و لازمه ی عقلی زجر از
وجود طلب عدم است عقل میگوید عدم هیچ
است .

اختلاف فتوای حوزه نجف با آخوند

لذا فتوایی که حوزه نجف می دهد این است
که می گویند ما با آخوند اختلاف داریم
در اینکه آخوند صلّ را تحلیل می کند به
آن می گوید طلب وجود ولی ما می گوئیم
صلّ ، بعث الی الوجود است ما با آخوند
اختلاف نظر داریم وقتی مولا ، لا تکذب می
گوید و نهی از کذب می کند زجر از کذب
کرده است و زجر از وجود داده است ولی
قبول داریم که لازمه ی عقلی زجر از وجود
طلب عدم است چون لازمه ی عقلی زجر از
وجود طلب عدم است عقل حکم می کند که
عدم مطلوب است باید هیچ چیز در کار
نباشد لذا تلامذه آخوند عین خود آخوند
هستند دارند با عدمی کار می کنند که لا

شئ است و آن عدمی که لا شئ تلقی می کنند
و این لا شیئیت را به استمرار تحلیل می
کنند عقل است و عقلاء نیست

ان قلت: پس فارق بین بعث و زجر و طلب
که این اختلاف با آخوند است چیست؟

قبلا از مرحوم مظفر خواندیم اینها
فارقشان حیث اثباتی است و الا در ثبوت
عین هم گفته اند، فارق بین آخوند و
تلامذه ایشان در آن مدرسه یک فارق
صددرصد اثباتی است، می گویند مدلول
مطابقی نهی زجر از وجود است و وقتی
لازمه ی عقلی زجر از وجود طلب عدم باشد
، قضیه ی طلب عدم عقلا هیچ را اقتضاء می
کند و اگر لازمه ی زجر از وجود طلب عدم
شد و عقل در طلب عدم هیچ را اقتضا کرد
می گویند کلام آخوند درست است که نهی
عقلا استمرار را اقتضاء می کند ولذا می
گویند چون عدم عقلا مطلوب است ولو اینکه
مطلوبیت عدم مدلول مطابقی لا تفعل نیست
و لازمه ی عقلی زجر از وجود است و زجر
از وجود مطلوبیت عدم است نکته ی سوم
آخوند کاملا درست است و به آن فتوی می
دهند و این مساله را عقلا هم می دانند
پس دارند با عدمی کار می کنند که لا شئ
است

در نکته دوم در مساله کف و مجرد ترک
هم باز همین را می گویند عین عبارت

آخوند می گویند مطلوب محض ترک است محقق خویی و مرحوم مظفر و محقق نائینی ره همه همین را می فرمایند اگر دومی را نگویند سومی غلط در می آید یعنی چاره ای ندارند ما از آخر شروع کردیم یعنی اینکه سر این حرف ایستادیم

ولی در قرینه ی اول با مرحوم آخوند نیستند که مرحوم آخوند می فرمود نهی مثل امر است در اینکه یکی طلب الوجود است و دیگری می گوید طلب العدم است اینها می گویند این طور نیست .

ولی در قرینه ی دوم که می گویند محض ترک عدم است در مقابل کف که یک فعل وجودی است و مطلوبیت این عدم مسلم است و لذا نکته ی سوم را بر آن بار می کنند اینها همراه آخوند هستند الا اینکه یک فرمایشی محقق خویی داشتند که محقق خویی مساله را سراغ مناط بردند و فرمودند که باید زجر از وجود داد نه طلب عدم چون مناط برای وجود است و برای عدم نمی شود مناط قائل شد این فرمایش محقق خویی یک تفاوتی با بیان مرحوم مظفر دارد قبلا یک استفاده از آن کردیم که الان هم برای ما قابل استفاده است .